

فصلنامه مطالعات سیاسی بین‌المللی

سال دوم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۹

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۰۵/۰۱

صفحات: ۳۴-۱۳

بررسی و نقد نظریه کارکردگرایی ساختاری و کارکردگرایی جدید

حسین خواجه*

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده

کارکردگرایان جامعه را نظامی واجد نظم و ترتیب می‌دانند. این دیدگاه مبتنی بر تمثیل ارگانیک بین جامعه و ارگانیسم زنده است. از این منظر جامعه یک سیستم متشکل از اعضا و اجزای بی‌شماری است که هر یک باید کارکردهایی خاص را برای بقای کلی سیستم و دیگر اجزا و اعضای آن انجام دهد. پژوهش حاضر به بررسی نظریه کارکردگرایی و متعاقبا کارکردگرایی جدید می‌پردازد. لذا نگارنده قصد دارد در این پژوهش از منظر رئالیسم به عنوان چارچوب نظری به بررسی و همچنین تجزیه و تحلیل و نقد منصفانه آن بپردازد. هدف اصلی این طرح آشنایی با کارکردهای یک نظام سیاسی است که چگونه بایستی با هم تعامل داشته باشند و همدیگر را تقویت کنند تا نهادهای جامعه به خوبی با یکدیگر همکاری داشته باشند. از طرفی، این مقاله تلاشی است برای احراز ناکارآمدی نظریه کارکردگرایی به مثابه یکی از نظریات رایج در جامعه‌شناسی، که به نقد آن خواهد پرداخت و نشان خواهد داد که این ناکارآمدی موجب گردید تا برخی به اصلاح و بسط آن دست بزنند و نظریه کارکردگرایی جدید مطرح شود که از دل کارکردگرایی بیرون آمد. این مقاله ابتدا به زمینه‌های وجودی معرفتی در قالب هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و انسان‌شناسی و سپس به معرفی نظریه کارکردگرایی (بویژه پارسونز) و نقد آن می‌پردازد و بعد نظریه کارکردگرایی جدید را مورد مذاقه قرار خواهد داد و در آخر نتیجه‌گیری می‌کند. روش تحقیق در این پژوهش به صورت تحلیلی-توصیفی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات به چند روش کتابخانه‌ای، مقالات و شبکه‌های اینترنتی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: کارکردگرایی، کارکردگرایی جدید، جامعه، نظم، سیستم، ارگانیسم.

مقدمه

کارکردگرایان جامعه را نظامی واجد نظم و ترتیب می‌دانند. و اینکه دیدگاه کارکردگرایی مبتنی بر تمثیل ارگانیک بین جامعه و ارگانیسم زنده است. از این منظر جامعه یک سیستم متشکل از اعضا و اجزای بی‌شماری است که هر یک باید کارکردهایی خاص را برای بقای کلی سیستم و دیگر اجزا و اعضای آن انجام دهد. و نظم اجتماعی پدیده‌ای است که کارکردهای اعضای مختلف این سیستم را به صورتی مرتب و در سلسله مراتبی خاص به هم پیوند می‌دهد. کارگرایان بر این باورند که اجزای سازنده یک جامعه، نهادهایی چون نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام خانواده، مذهب و سازمانهای آموزشی و پرورشی‌اند که بدون کارکردهای ضروری و منظم آن‌ها، جامعه‌ای وجود نخواهد داشت. و نتیجه فقدان یا اختلال این اجزاء، به خطر افتادن حیات و بقای کل سیستم اجتماعی است. همه این نهادها (اجزای سیستم) دارای ارتباط متقابل‌اند و هر یک از آن‌ها جهت ایفای نقش مشخص خود باید اندازه، قابلیت و ساختمان مناسب داشته و به گونه‌ای عمل کند که با اجزای دیگر سازگار باشد. ناسازگاری اجزای سیستم اجتماعی، موجب تجزیه آن و تضاد بین اجزاء باعث نابودی آن خواهد شد. ضامن اصلی سازگاری اجزای سیستم، وفاق در ارزشهای مشترک است.

این نظریه از جمله نظریات عمده جامعه‌شناسی است، به گونه‌ای که از اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ جامعه‌شناسی در آمریکا از طریق کارکردگرایی معرفی می‌شد. این نظریه در حوزه‌های گوناگون جامعه‌شناسی به وسیله کاربران مختلف به کار بسته می‌شود و در پس‌زمینه تئوریک غالب نظریات جامعه‌شناختی، نشانه‌هایی از آن را می‌توان مشاهده نمود. کارکردگرایی از جهات متعدد قابل نقد و بررسی است، ولی مسئله این نوشتار توجه به تعارض عمیق بستر شکل‌گیری کارکردگرایی با زمینه کاربندی آن در تبیین مسایل اجتماعی متفاوت با آن بستر است. بنابراین، پرسش این است که آیا کارکردگرایی با توجه به زمینه‌های شکل‌گیری آن، از کارآمدی لازم در تبیین مسایل اجتماعی جوامع امروزی برخوردار است یا نه؟ این مقاله، در عین پذیرش اصل تحلیل کارکردی، مدعی است کارکردگرایی رایج، حامل شرایط فرهنگی و اجتماعی زادگاه خاص خودش است که کارآمدی آن را در جوامع، که از حیث فرهنگی و اجتماعی با آن متفاوت‌اند، با اشکال جدی مواجه نموده و این نظریه نیازمند بازسازی است. لذا گروهی به بازسازی آن دست زده و از دل این نظریه (دهه ۱۹۸۰) کارکردگرایی جدید مطرح گردید که شکل تکامل یافته کارکردگرایی ساختاری است. برای اثبات این مدعا نظام مفهومی، زیرساخت و انتقادات کارکردگرایی بررسی می‌شود. و همچنین نظریه جدید کارکردگرایی مورد مذاقه، بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

بخش اول: زمینه‌های وجودی معرفتی

مبانی نظریه کارکردگرایی

قبل از شناخت و پرداختن به طرح و حل مسائل هر علمی به یک سلسله شناخت‌هایی نیازمندیم. اصول موضوعه هر علمی را می‌توان به مبادی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و انسان‌شناختی تقسیم کرد.

الف. هستی‌شناختی

نگاه و بینش کارکردگرایان به هستی را می‌توان در سه بعد بررسی کرد. که کاوش‌گر بدنبال تحقیق درباره بررسی جوهر آنهاست.

۱. لادری‌گری

دیوید هیوم^۱ مهم‌ترین فیلسوفی‌ست که با تردید در رکن تمام براهین الهیات طبیعی، یعنی اصل علیت، برهان‌های وجود خدا و الهیات طبیعی را به زحمت انداخت. به نظر وی به طور خاص برهان نظم را در کانون طعن و ایرادهای جدی قرار داد. نتیجه قهری و طبیعی و کفایت نکردن ادله، پیدایش مذهب «لادری‌گری» است. این مشرب فکری به بهانه پیچیدگی ادله اثبات خدا و نبودن مدرک کافی، سکوت در باب خدا را پیشنهاد کرد، یعنی گفتن این ترجیح بند: «نمیدانم». (فعال، ۱۳۷۷: ۲۸۵) می‌توان گفت ریشه مذهب لادری‌گری برمی‌گردد به دوران قبل از ظهور حضرت مسیح و دوران سوفسطاییان؛ وقتی از ایشان بویژه پروتاگوراس می‌پرسیدند؛ که خدا کیست؟ در جواب می‌گفت: نمیدانم!

امیل دورکیم^۲ که خود از متاثران روش‌شناختی کارکردگرایی می‌باشد؛ نیز از جمله کسانی بود که در نوجوانی و در سن سیزده سالگی تحت تاثیر این مشرب فکری قرار گرفت و لذا به مکتب لادری‌گری گرایش پیدا کرد. بنابراین توجه دورکیم به مقوله دین در تمام عمر بیشتر جنبه دانشگاهی و آکادمیک داشت تا خداشناسی. (ساعی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۰۶)

۲. اصالت جامعه

در بحث از هستی‌شناسی نگاه به جامعه باید چگونه باشد؟ آیا جامعه بر فرد تقدم دارد یا فرد بر جامعه؟ نظریه‌پردازان و تئوریسین‌های علوم اجتماعی تلاش دارند تا تلفیقی از این دو به دست دهند و راه را برای توسعه هموار سازند. چرا که نگاه به یک سمت و یک بعد نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه به مشکل می‌افزاید. بنابراین هنوز کسانی هستند که به تلفیق این دو اعتقادی ندارند و گروهی فرد را مقدم بر جامعه و گروهی نیز جامعه را مقدم بر فرد می‌دانند.

^۱. David Hume

^۲. Emile Durkheim

کارکردگرایی ساختاری نیز به جامعه اصالت می‌دهد. دورکیم جامعه را به مثابه موجود زنده‌ای می‌داند که افراد اجزای آن همگی در خدمت کلیتی که بفای نظام را استمرار می‌بخشد، ادای وظیفه می‌کنند. این کلیت نه تنها حاصل تجمع صوری افراد نیست، بلکه چیزی جدا از آنها و حاکم بر آنهاست که هر گاه لازم باشد از خارج خود را بر تک تک افراد تحمیل می‌نماید. (تنهایی، ۱۳۸۷: ۱۲۰) بنابراین فرد محکوم و مقهور جامعه می‌باشد. قرارداد اجتماعی بسبب منافع و لذات آن به اجبار پذیرفته می‌شود چرا که فرد در جمع امنیت خواهد داشت و زندگی جمعی برای او لذت بخش است.

۳. سکولاریسم

نگاه کارکردگرایی ساختاری به هستی، نگاه این دنیایی است و تلاش دارد تا اندیشه متافیزیک را از اذهان پاک کند و به جای آن به فلسفه اثبات‌گرا روی آورند. و جامعه‌شناسی توسط کارکردگرایان به صورت علمی درآمد که دین در آن جایگاهی نداشت و نهادها و ساختارها دیگر توسط نهاد دینی و اندیشه دینی کنترل نمی‌شد و پوزیتیویسم حاکم بر جامعه‌شناسی شد.

ب. معرفت‌شناسی

عمده‌ترین مسئله در معرفت‌شناسی این است که از چه راهی و ابزاری می‌توان به شناخت رسید؟ دیدیم که اندیشه پوزیتیویسم بر نهادهای جامعه‌شناسی توسط نظریه‌پردازان کارکردگرایی حاکم شد. بنابراین مهمترین یگانه ابزار شناخت‌شناسی در کارکردگرایی حواس می‌باشد. چنانچه دورکیم معتقد است «دانشمند نمی‌تواند روش دیگری غیر از به حساب آوردن حواس بعنوان نقطه آغاز پژوهش برگزیند و نمی‌تواند از قید اندیشه‌های کلی و افاظی که این معانی را نشان می‌دهد رها شود، مگر اینکه حواس خود را به عنوان ماده اولیه ایجاد معانی کلی قرار دهد». (امزیان، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۵) بطور کلی، نظریه کارکردگرایی از جهت معرفت‌شناسی، اثبات‌گراست و به معرفت‌شناسی‌هایی باور دارد که معتقدند جهان اجتماعی مانند جهان طبیعی اجزا و عناصری دارند که روابط تاثیر و تائری میان آنها حاکم است. پس دانشمند باید بکوشد تا آن را کشف کند و از این مسیر به توصیف، تبیین و پیش‌بینی بپردازد. (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳: ۱۵) کارکردگرایی با تأثیر پذیری کامل از جریان اثباتی در باب معرفت، تلاش دارد تا معرفت اثباتی را به عنوان عامل ثبات و استحکام جامعه مطرح نماید تا بتواند به امور متافیزیکی پایان بخشد.

ج. روش‌شناسی

روش تحقیق نیز از فرضیات زمینه‌ای در مورد جامعه، انسان و معرفت برخوردار است و سنخ مورد قبول پیش فرض‌های گذشته، موجب می‌شود، نظریات علوم اجتماعی در بحث روش‌شناسی، پیش فرض‌هایی مشخصی را در مورد چگونگی کسب اطلاعات از مردم اتخاذ نمایند. از حیث روش، کارکردگرایی معتقد است، انسان مانند شی و پدیده‌های اجتماعی مثل پدیده‌های طبیعی دارای وجود

مستقل و قانون‌مندند. کار دانشمند اجتماعی، کشف قوانین حاکم بر آن است. به همین دلیل، از آن به رهیافت قانون‌بنیاد تعبیر می‌شود که بر تحقیق روش‌مند، نظام‌مند و براساس اصول دقیق علمی در علوم طبیعی تأکید می‌ورزد.

د. انسان‌شناسی

پیش‌فرض‌های اساسی از منظر تئوریسن‌های و نظریه‌پردازان کارکردگرایی نسبت به انسان به قرار ذیل است:

جبرانگاری: کارکردگرایی با برتر تلقی نمودن جامعه نسبت به انسان، انسانیت بدون جامعه را منتفی دانسته و مدعی‌ست انسان تابع و مقهور محیط و ساختارهای اجتماعی و محصول توأمان اجتماعی شدن و همکاری است. لذا، انسان خوب، انسانی است که وظایف محول جامعه را به خوبی انجام دهد، و در خدمت جامعه باشد.

ارضاناپذیری انسان: این دیدگاه مدعی است انسان ذاتاً ارضا‌شدنی نیست. از این‌رو، ثبات اجتماعی را مرهون اعمال محدودیت‌های اخلاقی می‌داند، نه افزایش رضامندی انسان. بدینی نسبت به شرایط انسان: کارکردگراها به جهت پیدا نکردن بنیان محکم برای حل مسئله فنا و مرگ انسان، نسبت به شرایط انسان بدبین است. از این‌رو، به منظور رهایی از این محدودیت نظام اجتماعی را طرح‌ریزی می‌کند که نیروی دفاعی و متعادل‌کننده‌ی آن هرگز از میان نمی‌رود. پارسونز، برای جبران فناپذیری انسان، نظام اجتماعی ثابت و بادوامی را ترسیم می‌کند که از ساخت‌ها، نقش‌ها و پایگاه‌های اجتماعی فراتر از انسان تشکیل شده است.

مفاهیم و عوامل اصلی نظریه کارکردگرایی کارکردگرایی^۱

محوری‌ترین مفهوم در نظریه کارکردگرایی واژه کارکرد می‌باشد که به معنای نتیجه و اثری‌ست که انطباق یا سازگاری یک ساختار معین یا اجزای آن را با شرایط لازم محیط فراهم می‌نماید. (جولیس و کولب، ۱۳۷۶: ۶۷۹) در واقع معنای کارکرد در منطق کارکردگرایی، اثر یا پیامدی-ست که یک پدیده در ثبات، بقاء و انسجام نظام اجتماعی دارد. (محسنی، ۱۳۸۳: ۵۳)

کارکردگرایان به طور کلی جامعه را نظامی واجد نظم و ترتیب می‌دانند. این دیدگاه مبتنی بر تمثیل ارگانیک بین جامعه و ارگانسیم زنده است. از این منظر جامعه یک سیستم متشکل از اعضا و اجزای بی‌شماری است که هر یک باید کارکردهایی خاص را برای بقای کلی سیستم و دیگر اجزا و اعضای آن انجام دهد و نظم اجتماعی پدیده‌ای است که کارکردهای اعضای مختلف این سیستم را

^۱. Functionalism

به صورتی مرتب و در سلسله مراتبی خاص به هم پیوند می‌دهد. کارگرایان بر این باورند که اجزای سازنده یک جامعه، نهادهایی چون نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام خانواده، مذهب و سازمانهای آموزشی و پرورشی‌اند که بدون کارکردهای ضروری و منظم آن‌ها، جامعه‌ای وجود نخواهد داشت. و نتیجه فقدان یا اختلال این اجزاء، به خطر افتادن حیات و بقای کل سیستم اجتماعی است. همه این نهادها (اجزای سیستم) دارای ارتباط متقابل‌اند و هر یک از آن‌ها جهت ایفای نقش مشخص خود باید اندازه، قابلیت و ساختمان مناسب داشته و به گونه‌ای عمل کند که با اجزای دیگر سازگار باشد. ناسازگاری اجزای سیستم اجتماعی، موجب تجزیه آن و تضاد بین اجزاء، باعث نابودی آن خواهد شد. ضامن اصلی سازگاری اجزای سیستم، وفاق در ارزشهای مشترک است.

ریشه‌های نظری

مهم‌ترین زمینه‌های اجتماعی موثر بر کارکردگرایی رشد فرهنگ سودمندی مبتنی بر مکتب اصالت لذت‌بنمایی در میان طبقه متوسط بورژوازی در فرانسه است. (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۲۵-۲۶) اندیشه افلاطون نسبت به جامعه و انسان مهم‌ترین پایه‌های تاریخی کارکردگرایی مدرن نسبت به جامعه و انسان محسوب می‌شود. از آمیزش این زیر بنا با ساخت تکنیکی علمی و فرهنگ جدید، نوین متولد شد. ولی افکار افرادی مانند آگوست کنت، هربرت اسپنسر و امیل دورکیم به صورت مستقیم‌تر به شکل‌گیری این الگوی نظری نقش داشته است. سپس این نظریه به صورت نظام‌مند توسط مالینوفسکی^۱ و رادکلیف براون^۲ در مردم‌شناسی و تالکوت پارسونز^۳ در جامعه‌شناسی مطرح گردید.

تالکوت پارسونز

با توجه به اینکه پارسونز از بنیانگذاران نظریه کارکردگرایی ساختاری می‌باشد، بد نیست در اینجا اشاره‌ای هر چند کوتاه به این نظریه‌پرداز بیان‌دازیم. دیدگاه ساختی کارکردی پارسونز نقش مهم و مسلطی در جامعه‌شناسی دارد که پارسونز معروف‌ترین پایه‌گذار آن محسوب می‌شود. در این دیدگاه بر ضرورت‌های کارکردی و نیازهای یک نظام اجتماعی تأکید می‌شود. نظام اجتماعی گرایش به انجام وظایفی برای بقای نظام دارد که ساخت‌های اجتماعی وظیفه پاسخ دادن به این نیازها را دارند. پارسونز حیات اجتماعی را نوع خاصی از یک موجود زنده می‌داند. فکر زندگی اجتماعی به‌مثابه یک نظام (شبکه‌ای از اجزای مختلف) بخش

^۱. Malinowski

^۲. Radcliffe Brown

^۳. Talcot Parsons

ساختاری نظریه وی و تشبیه به یک نظام زیست‌شناختی، بخش کارکردگرا را تبیین می‌کند. از این رو کارکردگرایی ساختاری عنوانی است که پارسونز به کار خود می‌دهد. یک نظام اجتماعی کنش، مانند بدن انسان نیازهایی دارد که باید ارضا شوند تا آن نظام برقرار بماند و اجزایی دارد که برای رفع آن نیازها عمل می‌کنند. همه نظام‌های زنده گرایش به تعادل یا نوعی رابطه پایدار متوازن میان اجزای گوناگون و حفظ خود جدا از نظام‌های دیگر دارند. تأکید پارسونز همواره بر ثبات و نظم است و در حقیقت نظریه اجتماعی کوششی است برای پاسخ به این سؤال که «نظم اجتماعی چگونه امکان‌پذیر است؟».

پارسونز در اوان کار خود یک زیست‌شناس بود و این آموزش‌های اولیه، در شکل‌گیری نظریه کارکردگرایی نزد وی تاثیر بسزایی داشت. از نظر پارسونز جامعه انسانی مشابه یک اندام زیست‌شناختی دارد. بطور کلی استعاره ارگانیسیم، کلید فهم آثار پارسونز به شمار می‌رود. اول اینکه؛ بخش‌های مختلف اندام‌های زیست‌شناختی را می‌توان با نهادهای مختلف تشکیل دهنده یک جامعه مقایسه نمود؛ یعنی همانطور که چشم و دست به هم مرتبط و وابسته هستند، نهادهای یک جامعه نظیر اقتصاد و جامعه نیز با یکدیگر روابط نزدیکی دارند.

دوم اینکه؛ همان‌گونه که هر جزء یک اندام زیست‌شناختی وظیفه خاصی در جهت نفع رساندن به کل اندام انجام می‌دهد، هر نهاد هم نیز برای ثبات و رشد جامعه وظیفه خاصی را بر عهده دارد. پارسونز معتقد است که هر جامعه، اگر بخواهد زنده بماند باید چهار کار ویژه مهم را به انجام برساند: الف- تطابق با محیط؛ که وظیفه اقتصاد است. ب- دستیابی به هدف؛ بوسیله دولت اجرا می‌شود. ج- یکپارچگی؛ بوسیله نهادهای حقوقی و مذهب به انجام می‌رسد. د- حفظ الگوهای ارزشی از یک نسل به نسل دیگر؛ که وظیفه خانواده و نظام آموزش و پرورش است.

سوم اینکه؛ قیاس جامعه با اندام موجود زنده، پارسونز را به طرح مفهوم «تعادل خود محور» نیز سوق داد. یعنی اگر تغییری در یکی از اجزاء پیش آید، اجزای دیگر نیز به منظور حفظ تعادل و کاهش تنش، هماهنگ با آن جزء تغییر خواهند کرد. بطور کلی سیستم اجتماعی پارسونز یک موجود ایستا، ثابت و بدون تغییر نیست، بلکه نهادهایی که تشکیل دهنده سیستم به شمار می‌روند، خود دائماً در حال تغییر و تعادل به سر می‌برند. در مجموع مدل پارسونز دارای یک جهت‌گیری محافظه‌کارانه است. (ی.سو، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۹)

نظریه عمومی کنش وی نظریه‌ی نظام‌ها

پارسونز نظریه کنش اجتماعی خود را با طرح مفهوم "واحد کنش" که به تعبیر وی مفهومی بیولوژیکی - جامعه شناختی است آغاز کرده و آن را واحد اساسی مطالعات خود قرار داده است.

همانطور که ذرات به مثابه مطالعه سیستم های مکانیکی، به معنای کلاسیک آن با ملاک‌هایی چون خواص، جرم، سرعت، موقعیت فضایی و جهت حرکت خود تعریف می‌شوند، واحدهای سیستم کنش نیز از ویژگی‌های بنیادی خاص خود برخوردارند که بدون در نظر گرفتن آن‌ها درک موجودیت آن واحد ناممکن خواهد بود. (تیم دیلینی، ۲۰۰۴)

الف) پارسونز در اوایل کارش بیشتر به سطح خرد؛ کنش؛ توجه داشت هر چند منظور او از کنش نظام کنش بود نه رفتار افراد. اما به هر صورت آهسته آهسته از نظام کنش پل زد به نظام اجتماعی یعنی سطح کلان و بیشتر به ساختارهای کلان اجتماعی مانند نهادها و سازمانها توجه می‌کرد.

ب) وی می‌گوید دنیای که ما می‌بینیم بسیار آشفته و گیج‌کننده است و فهم آن بسیار مشکل است و لذا برای فهم آن باید دنیای خارج را در قالب یکسری مفاهیم انتزاعی که باید این مفاهیم را خودمان بسازیم، بریزیم و درست بعد از آن است که می‌توانیم درباره دنیای خارج سخن بگوییم. پیش فرض این مفهوم سازی انتزاعی این است که دنیای واقعی یک نظامی نظامند است.

ج) به رغم ظاهر بسیار متنوع دنیای اجتماعی، دنیای اجتماعی به شیوه منطقی و عقلانی سازمان یافته است و لذا نظریه‌ای که ساخته می‌شود- همان مفهوم سازی انتزاعی - نیز باید انسجام منطقی و نظم درونی داشته باشد.

د) پارسونز فرهنگ را در جامعه تعیین کننده می‌داند و هرگونه تغییر و تحول در آن را باعث تغییر و تحول در سایر ابعاد جامعه می‌داند. جامعه در حلقه و محور نهادها ارزشها و باورها ساخته شده و می‌چرخد. بنابراین منشاء تمام تغییرات فرهنگ است اما پارسونز دقیقاً نگفته که فرهنگ چگونه تغییر می‌کند؟. می‌توانیم تغییر در فرهنگ چیست؟ اما این مطلب را گفته که هرگونه تغییر و تحول بسیار دیر و طولانی مدت اتفاق می‌افتد.

ه) پارسونز در کارهای پایانی‌اش به نظام شخصیتی کمتر توجه نموده و اینکه انسان آزاد است، در اندیشه او کم‌رنگ می‌شود. وی معتقد است که سیستمی را که او طراحی کرده به پویایی جامعه نیز نظر دارد زیرا هر کنشی واکنشی را بدنبال دارد و این رد و بدل یعنی پویایی.

بطور کلی؛ در اندیشه پارسونز نظام اجتماعی با جامعه متفاوت است. نظام اجتماعی انتزاعی تراست و به هر مجموعه‌ای بالاتر از دوفنر صدق می‌کند اما جامعه دارای یک مفهوم ملموس و عینی تراست و بریک مجموعه انسانهای خاص با مرزهای مشخص و فرهنگ مشخص - کشور - صدق می‌کند. و اینکه از دیدگاه وی، نظریه کارکردگرایی ساختاری متکی به سه اصل است: وحدت، ضرورت و عمومیت.

به لحاظ اصطلاحی و مفهومی، نظام اجتماعی شامل مجموعه کنش‌های متقابلیست که در آن دو یا چند کنشگر با هم در ارتباطند و متقابلاً بر روی هم اثر نهاده و به شیوه‌های جمعی عمل می‌کنند. مفهوم نظام اجتماعی یک ابزار و چشم انداز مطلقاً تحلیلی یا انتزاعی است. نوعی شیوه درک

متغیرهای الگویی^۱

پارسونز در نظریه کارکردگرایی، برای جوامع سنتی و نوگرا، مفهوم «متغیرهای الگویی» را مطرح می‌کند. متغیرهای الگویی، روابط اجتماعی مهمی هستند که در بستر نظام فرهنگی قرار داشته و از خصوصیت دوام و تکرارپذیری برخوردارند. به نظر پارسونز پنج دسته متغیر الگویی عبارتند از: الف؛ روابط شخصی در مقابل روابط غیر شخصی قرار می‌گیرد. در جوامع نوگرا روابط اجتماعی به سمت حالت غیر شخصی و غیر مستقیم است اما در جوامع سنتی روابط شخصی است. ب؛ روابط خاص-گرایی در مقابل عام‌گرایی. در جوامع سنتی، افراد تمایل دارند با اعضای دایره اجتماعی خودشان معاشرت نمایند. در جوامع مدرن بدلیل فشردگی جمعیت، مردم به ناچار با غریبه‌ها سروکار دارند. ج؛ جهت‌گیری جمع‌گرایی در مقابل خویش‌نگرایی. در جوامع سنتی جهت‌گیری غالباً به سمت جمع مانند خانواده، قبیله و... است. از مردم خواسته می‌شود که منافع شخصی خود را به خاطر تعهدات جمعی فدا کنند. در جوامع مدرن، خویش‌نگرایی مورد تأکید قرار دارد؛ مانند تشویق هر فرد به اینکه شخصیت متمایز خود را داشته باشد. د؛ انتساب در مقابل اکتساب. در جوامع سنتی فرد با منزلت انتسابی خود سنجیده می‌شود، اما در جوامع نوگرا فرد بر اساس صلاحیت‌های فنی و سوابق شغلی استخدا تم می‌شود. ه؛ نقش‌های اختصاصی در مقابل آمیختگی نقش‌ها. در جوامع سنتی غالباً نقش‌ها در هم آمیخته است؛ اما در جوامع نوگرا نقش‌ها اختصاصی است و هر کس وظیفه خود را انجام می‌دهد. (ی.سو، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۱)

از سخنان فوق استنباط می‌شود که در جوامع ابتدایی و روستایی افراد بر اساس احساسات و عاطفه، ویژگی‌های شخصی و مختص و محدود تصمیم می‌گیرند و کنش خود را بر این معیار تنظیم می‌کنند. اما در جوامع شهری و مدرن به بی تفاوتی عاطفی و عام‌گرایی. در جامعه سنتی اموراتسابی مهم است و در شهری ملاک شخصیت و خصوصیات فردی و اموراتکسابی اهمیت دارد.

نظریه تکاملی پارسونز

پارسونز می‌گوید هر جامعه در فرایند تکامل سه مرحله را طی می‌کند. جامعه ساده؛ در این جامعه خرد نظام‌ها تفکیک نشده است و لذا یک چیز ممکن است چند کارکرد را داشته باشد که متناسب با خودش نیست. جامعه میانه؛ که در آن تفکیک و تمایز تا حدودی صورت گرفته است.

^۱ . Model Variables

جامعه مدرن؛ که در آن تفکیک و تمایز کاملاً صورت گرفته است. به نظر پارسونز معیار پیشرفت یک جامعه میزان تفکیک و تمایز نظام‌ها و نهادها و کارکردهای آنها است. این نظر پارسونز نیز متأثر از قانون تکاملی ارگانسیم است. که سلول واحد به دو وسه و... تقسیم می‌شوند. در کل فرایند تکامل در سه مرحله انجام می‌شود:

- خرده نظام‌ها از هم‌دیگر متمایز می‌شوند.
- وقتی متمایز شدند هر کدام کارکرد شان را خوب انجام می‌دهند.
- حال سؤال این است که وقتی نظام‌ها تفکیک و متمایز شدند چگونه با هم انسجام دارند. پارسونز می‌گوید نظام عمومی تراز ارزشها در بالاترین سطح سیبرنتیکی استقراری-یابد. یعنی ارزشهای جدید بوجود آمده و یکپارچگی را حفظ می‌کند. (مرادی، ۱۳۹۵)

انتقاداتها

نظریه کارکردگرای ساختاری مورد انتقادهای شدید قرار گرفت «ریترز» این انتقادات را به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف) انتقادهای ذاتی؛ اول اینکه، این نظریه موضع‌گیری محافظه‌کارانه دارد. یعنی پارسونز بیشترین پریوان را می‌بیند و نه نیمه‌ای خالی آن را. به نظر ناقدان، «کارکردگرایی سخن از اصلاح اجتماعی می‌گوید، لیکن به نحوی که دلالت بر واژگونی سریع، جهت‌گیری مجدد و کامل اجتماعی، یا تغییر اساسی نداشته باشد.» (اسکیدمور، ۱۳۷۲: ۲۴۶) دوم اینکه، به کشمکش نمی‌پردازد. دلیل دیگر اینکه، این نظریه به تاریخ و سیردگرگونی جامعه نمی‌پردازد. و بالاخره، این نظریه اراده آزاد انسان را قبول ندارد و انسان را در قید و بند نیروهای فرهنگی و اجتماعی مانند هنجارها و ارزشها در نظری می‌گیرند.

ب) انتقادهای روش‌شناختی؛ دلیل اول اینکه، این نظریه مبهم، ناروشن و پرازابهام است. پارسونز از هیچ‌گونه جامعه واقعی بحث نکرده. دلیل دیگر اینکه، این نظریه معتقد است که نسخه‌ی آنها درمان دردهای تمام جوامع است در طول زمان‌ها. لذا کل گراست و در آن جز به تعادل کلی نظام که در اثر نیازهای متقابل و کارکرد اندام‌ها و نهادها تحقق می‌پذیرد، به چیز دیگری توجه نمی‌شود و در نتیجه برداشتی ناقص و موهوم از روابط واقعی جامعه و کنش‌های اجتماعی ارائه می‌شود. (توسلی، ۱۳۸۵: ۲۵۳). و بالاخره، برای بررسی پرسشهای این نظریه روشهای کارآمد وجود ندارد. زیرا مفاهیم آن بسیار انتزاعی است.

ج) انتقادهای منطقی؛ ۱- غایت‌شناسی ناموجه نه موجه. ۲- همان‌گویی؛ همان‌گویی یعنی بیان چیزی در مقدمات استدلال بوده است. در این نظریه نیز تعریف کل به اجزاء و تعریف اجزاء به کل می‌

شود. یک نظام اجتماعی با رابطه‌ای میان اجزای سازنده‌اش مشخص می‌شود و اجزای سازنده آن نیز از طریق جایگاهی که در نظام اجتماعی گسترده دارند تعریف می‌شوند. بعبارت دیگر؛ همان‌گویانه، استدلالی است که در آن، نتیجه قضیه تنها آنچه را در صغری و کبرای قضیه به‌طور ضمنی وجود دارد، به‌گونه‌ای صریح مطرح می‌سازد و یا در واقع، چیزی جز بیان دوباره همان مقدمات نیست. (جورج ریتزر، ۱۳۹۰: ۱۵۵)

بخش دوم: نو کارکردگرایی

نوکارکردگرایی^۱ مولود فکری کارکردگرایی است. نوکارکردگرایی عمدتاً به بسط، اصلاح، و آزمایش فرضیه‌های مربوط به همگرایی پرداخته است. متون نوکارکردگرایی شامل آثار ارنست هاس، فیلیپ اشمیتر، لیون لیندبرگ، جوزف نای، رابرت کیوهین، و لارنس شاینمن می‌گردند. بسیاری از آثار نوکارکردگرایان حول تشکیل و تکامل جامعه‌ی اروپا دور می‌زنند. همان‌طور که چارلز پنتلند در اشاره به متون نوکارکردگرایانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ اشاره می‌دارد، «نوکارکردگرایی به سوی نظریه‌پردازی میان‌برد گرایش داشت، و این گرایش آن را قادر ساخت تا طی مدت نسبتاً کوتاهی به تحلیلی قانع‌کننده و سودمند (ولی گاه تصدیق‌نشده) درباره‌ی شرایط اروپا دست یابد. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۶۷۴) بعد از جنگ جهانی دوم، مخصوصاً در طول دهه‌ی ۵۰ هنگامی که جنگ سرد در نقطه‌ی اوج خود بود احساس مافوق ملی‌گرایی، یکی از دو احساس مخالف حاکم بر رفتار سیاسی نظام بین‌المللی بود. در نتیجه‌ی این احساس در اروپا، «EEC» (اتحادیه‌ی اقتصادی اروپا) ظهور کرد. همزمان با ظهور احساسات مافوق ملی‌گرایی تلاش فکری برای یافتن علت این وحدت آغاز شد. بنابراین کارهای تئوریک مهمی تدوین شد. تنها دو مورد آنها یکی برداشت ارتباطی و دیگری برداشت نوکارکردگرایی بودند. از میان این دو تنها مفروضات نوکارکردگرایی بر پایه‌ی سازمان‌های بین‌المللی آن زمان استوار است. مفروض‌های این تئوری در طی دهه‌ی ۵۰ و اوایل دهه‌ی ۶۰ قادر به تبیین وقایع نظام بین‌المللی بودند. (سیف‌زاده، ۱۳۶۹: ۱۸۹)

کوتاه سخن اینکه؛ این نظریه انتقادهایی به کارکردگرایی دارد و نظریه جدیدی است که از دل کارکردگرایی بیرون آمد. می‌توان گفت که بنیان‌گذار نوکارکردگرایی جفری الکساندر است او همچنین جامعه‌شناسی چند بعدی را مطرح کرده که نظریه‌ای تلفیقی است. از دیگر نظریه‌پردازان این جریان می‌توان کولومی^۲ و لومان^۳ را نام برد.

کارکردگرایی ساختاری که زیر رگبار انتقادات قرار گرفته بود، اهمیتش از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ به

^۱. New Functionalism

^۲. Paul Columie

^۳. Luhman

بعد رو به زوال گذاشت. با وجود این، از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ تلاش چشمگیری در کار بوده است تا این نظریه تحت عنوان نوکارکردگرایی احیاء شود. اصطلاح نوکارکردگرایی به این خاطر به کار برده شده است که از یک سو پیوستگی‌اش را با کارکردگرایی ساختاری نشان دهد و از سوی دیگر تلاشش را برای بسط کارکردگرایی ساختاری و غلبه بر اشکالات آن یادآور شود.

جفری الکساندر^۱ و پل کولومی نوکارکردگرایی را چنین تعریف می‌کنند، «شاخه‌ای خودانتقادی از نظریه‌ی کارکردی که می‌کوشد قلمروی فکری کارکردگرایی را گسترش دهد و در عین حال هسته-ی نظری آن را حفظ نماید».

بدین سان، روشن است که الکساندر و کولومی کارکردگرایی ساختاری را بیش از اندازه تنگ بینانه می‌انگارند و هدف شان خلق نظریه‌ی ترکیبی‌تری است که ترجیح می‌دهند بر چسب «نوکارکردگرایی» بر آن خورده باشد. بایستی یادآور شد که هر چند کارکردگرایی ساختاری به طور عام و نظریه‌های تالکوت پارسونز به طور خاص، به افراط روی آورده بودند، اما هسته‌ی ترکیبی نیرومندی در این نظریه از آغاز ظهور آن وجود داشته است. از یک سوی، پارسونز در سراسر زندگی فکری‌اش سعی بر آن داشت تا طیف وسیعی از درون داده‌های نظری را با هم تلفیق سازد؛ و از سوی دیگر، به روابط متقابل بین قلمروهای عمده‌ی جهان اجتماعی، بویژه نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی علاقه نشان می‌داد. با وجود این، پارسونز در پایان کار نوعی جهت‌گیری ساختی - کارکردی محدود را در پیش گرفت و نظام فرهنگی را بر نظام‌های دیگر مسلط فرض کرد. بدین ترتیب، پارسونز از جهت‌گیری ترکیبی‌اش دست کشید، و اکنون نوکارکردگرایی می‌تواند به عنوان تلاشی برای باز یافت این نوع جهت‌گیری قلمداد شود. الکساندر مسائل کارکردگرایی ساختاری را یکی یکی بر شمرده و عنوان می‌کند که نوکارکردگرایی بایستی بر آنها فائق آید؛ مسائلی همچون «ضد فردگرایی»، «ضدیت با تغییر»، «محافظه‌کاری»، «ایده‌آلیسم»، و نوعی «سوگیری ضد تجربی». هر چند نوکارکردگرایی ممکن است نظریه‌ی توسعه یافته‌ای نباشد، اما الکساندر برخی از جهت‌گیری‌های اساسی آن را عنوان کرده است. نخست آن که نوکارکردگرایی با نوعی مدل توصیفی کار می‌کند که جامعه را متشکل از عناصری در نظر می‌گیرد که با یکدیگر در کنش متقابل بوده و در مجموع الگویی را تشکیل می‌دهند. این الگو به نظام اجتماعی امکان می‌دهد که از محیطش متمایز گردد. نوکارکردگرایی با رد هر گونه جبرگرایی تک علتی، ساختمان ذهنی غیرجزمی و کثرت‌گرایی به خود می‌گیرد.

دوم آن که، الکساندر استدلال می‌کند که نوکارکردگرایی توجه تقریباً نابرابری به کنش و نظم اختصاص می‌دهد. نوکارکردگرایی می‌کوشد تا نشان دهد که برداشت گسترده‌ای از کنش دارد و این

^۱. Jeffrey Alexander

برداشت آنها نه تنها کنش عقلانی بلکه کنش وانمودی را نیز در بر می‌گیرد. سوم این که، نوکارکردگرایی علاقه‌ی ساختی - کارکردی به یکپارچگی را حفظ می‌کند، اما آن را نه به عنوان یک واقعیت مسلم، بلکه بیشتر به عنوان یک امکان اجتماعی در نظر می‌گیرد. این نظریه می‌پذیرد که کجروی و نظارت اجتماعی واقعیت‌هایی در درون نظام‌های اجتماعی هستند. چهارم آن که، نوکارکردگرایی تأکید سنتی پارسونز بر شخصیت، فرهنگ و نظام اجتماعی را می‌پذیرد. اما این را هم عنوان می‌کند که درهم تنیدگی این نظام‌ها، گذشته از آن که برای ساختار اجتماعی حیاتی است، تنش‌هایی را هم تولید می‌کند که نوعی سرچشمه‌ی همیشگی هم برای دگرگونی و هم برای نظارت به شمار می‌آید. پنجم این که، نوکارکردگرایی در بررسی فرایندهای تمایز در درون نظام‌های اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی بر دگرگونی اجتماعی تمرکز می‌کند. بدین ترتیب، دگرگونی نه مولد هم‌نوایی و هماهنگی، بلکه بیشتر مولد «تفرد و فشارهای نهادی» است. نهایتاً آن که، الکساندر استدلال می‌کند که نوکارکردگرایی «بر پابندی به استقلال مفهوم سازی و نظریه‌پردازی از سطوح دیگر تحلیل جامعه شناختی اشاره دارد». (جورج و داگلاس جی، ۱۳۹۰)

زمینه‌های پیدایش نوکارکردگرایی

دو عنصر را می‌توان در پیدایش و توسعه کارکردگرایی جدید نام برد: یکی عنصر فکری است و دیگری عنصر اجتماعی. عنصر فکری مربوط به پیدایش نوعی گرایش ترکیبی در جامعه شناسی در طول دهه ۱۹۸۰ است که بر اساس آن جامعه‌شناسان به ترکیب سطوح خرد و کلان، ساخت و فرهنگ، تقابل و ثبات، عمل و نظم، فردگرایی و جمع‌گرایی، ایده و ماده در بررسی‌های خود پرداختند. دیدگاه کارکردگرایی ساختی تحت تاثیر چنین گرایشی به سمت ترکیب با سایر دیدگاه‌های جامعه شناسی از قبیل کنش متقابل، پدیدار شناسی، روش‌شناسی مردمی و... رفت و ترکیب جدیدی به نام کارکردگرایی نو پدید آورد. اما در عنصر اجتماعی نیز شرایط محیطی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰ بود. انحطاط مارکسیسم، افول جریانات فکری چپ و پیروزی جریان راست در اروپا و آمریکا، تغییر در تمایلات ایدئولوژیک و پیدایش جریانات فکری منطقه‌ای و ناحیه‌ای، پیدایش حرکت‌های آزادی خواهانه زنان و... از جمله عوامل موجود در این شکر بود. (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶، ۱۰۵)

فرضیه‌های نوکارکردگرایی

مهم‌ترین هدف تئوری نوکارکردگرایی بررسی و آزمایش سازمان‌های منطقه‌ای بعد از جنگ

جهانی دوم است. هدف مذکور موجب شده این تئوری ویژگی خاص بیابد که هم به تبیین انگیزه‌ی هم‌گرایی پرداخته و هم برای پیش‌بینی آینده تلاش می‌کند. برای حصول به این هدف‌ها تئوری نوکارکردگرایی بر سه فرضیه استوار است:

الف) فرضیه‌ی رهاسازی و گسترش: این فرضیه مباحث هاس را به خود اختصاص می‌دهد. رهاسازی و گسترش طبق نظریه‌ی هاس به پروسه‌ای اشاره دارد که به وسیله‌ی آن، رهبران سیاسی قادرند گاهی با بهره‌گیری از آن برای یافتن راه‌حل‌های ممکن جهت ارضای نارضایتی‌های اعضای ناراضی جامعه استفاده کنند. طبق قواعد این پروسه اگر مثلاً آلمان از مقدار سودی که از شرکت مشترک کشاورزی (cap) به دست می‌آورد راضی نباشد، بقیه‌ی اعضای جامعه (مثلاً فرانسه که سود بیشتری می‌برد) از یکی از دو طریق تشریک مساعی در حوزه‌های دیگر و یا تحکیم تعهدات در همان زمینه موجب ارضای خواسته‌های آلمان شده و در نهایت به هدف انسجام و همبستگی جامعه کمک می‌کند.

ب) فرضیه‌ی برون‌گرایی: طبق این نظریه اشمیتر معتقد است که انگیزه‌های هم‌گرایی در داخل جامعه موجب بروز تبعیض نسبت به دیگر بازیگرانی که در خارج از جامعه قرار گرفته‌اند می‌شود. در نتیجه آنها که خارج از جامعه قرار دارند ممکن است از راه تشکیل اتحادیه‌ی منطقه‌ای دیگر و یا پیوستن به اتحادیه‌ی حاضر از خود عکس‌العمل نشان دهند. در هر دو حالت بر احتمال همکاری گسترده‌تر در منطقه یا درون اعضا افزوده می‌شود.

ج) فرضیه‌ی سیاست‌گرایی: طبق اظهارات اشمیتر پروسه‌ی رهاسازی و گسترش، از آن‌جا که بازیگران بیشتر و بیشتری را در حوزه‌های مختلف تصمیم‌گیری درگیر می‌سازد، لذا یک پروسه‌ی فزاینده است. مباحثه برای تصمیم‌گیری موجب افزایش طرفداران علاقه‌مند و پیروان فعال هم‌گرایی می‌شود. به نظر هاس و اشمیتر این عده در قالب گروه‌های ذی‌نفوذ در می‌آیند و دولت‌ها را تشویق می‌کنند که برای حفظ منافع اقتصادی، پروسه‌ی هم‌گرایی را ادامه دهند. به هر حال هر دو پیش‌بینی می‌کنند که هم‌گرایی متضمن سیاسی شدن تدریجی هدف‌هایی است که ابتدا فنی و یا صرفاً محتاج بحث بوده‌اند. سیاست‌گرایی دلالت بر این دارد که بازیگران سعی می‌کنند به خاطر ارتقاء منافع مشترک به حل مشکلات از طریق واگذاری اختیار بیشتر به مرکز اقدام کنند. (سیف‌زاده، ۱۳۶۹: ۱۹۴-۱۹۲)

اصول نوکارکردگرایی

هدف اصلی نوکارکردگرایی عبارت است از جمع مکتب کارکردگرایی با اندیشه‌های متفکران مکتب فرانکفورت، همانند هابرماس که در راستای همین هدف اصول زیر را دنبال می‌کند:

الف) نوعی کثرت‌گرایی و نفی جبرگرایی تک‌علتی؛ ب) توجه به فرد علاوه بر سطح کلان و

همچنین توجه به اقدامها و نمادها و شعارها؛ ج) بر اساس این مکتب هم‌گرایی امری ممکن است، و نه حتمی؛ د) شخصیت، فرهنگ و نظام اجتماعی ممکن است به شکاف ساختارها هم منجر شود؛ ه) تغییر، همیشه نتیجه‌ی سازواری نیست.

در مجموع می‌توان گفت نوکارکردگرایی سعی در فرار از اتهام ضدیت با فردگرایی، مخالفت با تعبیر محافظه‌کاری، آرمان‌گرایی و شائبه‌ی ضدتجربی دارد. (حقیقت، ۱۳۸۷: ۲۲۰)

اشتراکات نوکارکردگرایی با کارکردگرایی

همچنان که از نام نوکارکردگرایی استفاده می‌شود، این خط فکری، شکل جدیدی از کارکردگرایی است که با آن اشتراکاتی نیز دارد که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) در واقع هر دو نظریه بر مبنای این دیدگاه استوارند که هم‌گرایی به بهترین وجه از حوزه‌های مربوط به منافع همپوش و مشترک و به صورت تدریجی آغاز می‌شود که به این نوع برخورد، گاه رویکرد «بخشی» گفته می‌شود.

ب) طبق هر دو نظریه، بخش‌ها به احتمال زیاد در حوزه‌ی موضوعی اقتصاد سیاسی قرار دارند.

ج) در هر دو نظریه، فرض بر این است که رفته‌رفته وفاداری‌های مردم نسبت به دولت‌های خویش روبه نقصان می‌گذارد، زیرا آنها به این نتیجه می‌رسند که هم‌گرایی حاوی منافع مثبت فراوانی است که آن از طریق یک شبکه‌ی جدید ممکن است تحقق یابد. (قوام، ۵۰-۴۹)

تمایزات نوکارکردگرایی با کارکردگرایی

گرچه این دو با هم اشتراکاتی دارند ولی از بسیاری جهات با هم متفاوتند:

الف) کارکردگرایی یک نظریه‌ی هم‌گرایی منطقه‌ای است و عمدتاً به بررسی این فرایند در اروپای غربی از سال ۱۹۴۵م می‌پردازد، بر خلاف نوکارکردگرایی که یک نظریه‌ی جهانی است. ضعف‌های عمده‌ای که در تمرکز منطقه‌ای وجود دارد این است که پهنه‌ی وسیع مطالعات جهانی محدود می‌شود.

ب) نوکارکردگرایی بیشتر از کارکردگرایان اولیه به نهادسازی عنایت دارد. بر همین اساس، میترا نی (اندیشمند کارکردگرایی) آنها را «کارکردگرایان فدرال» نامید.

ج) هاس (از بنیان‌گذاران نوکارکردگرایی) بر خلاف میترا نی، معتقد است که بسیار دشوار است که مسائل فنی را از مسائل سیاسی تفکیک کرد، یا از تعارض میان دولت‌ها در صورتی که منافع حاصل از همکاری به صورت نامساوی میان آنها توزیع شود اجتناب ورزید.

د) نوکارکردگرایی را باید در چارچوب کثرت‌گرایی مطالعه کرد. بر این اساس، سیاست، متشکل از

فعالیت گروهی است که طی آن در جوامع پیشرفته‌ی صنعتی، قدرت و نفوذ در میان تعدادی از گروه‌های رقیب پخش شده است. (قوام، ۵۰)

نظریه‌ی نوکارکردگرایی و هم‌کاری بین‌المللی

یکی از متفکران اصلی نظریه‌ی نوکارکردگرایی، «ارنست بی. هاس» است. وی با کنار گذاشتن بعد هنجاری نظریه‌ی کارکردگرایی و افزودن یک بعد فایده‌گرایانه به آن تلاش نمود روایت جدیدی از این نظریه ارائه دهد. از نظر «هاس» نیز همکاری در حوزه‌ی سیاست ملایم آغاز می‌شود، اما او برخلاف «میتزانی» اقتصاد و سیاست را کاملاً از هم جدا نمی‌گیرد و به اهمیت سیاسی مسایل اقتصادی اذعان دارد. یکی از مفاهیم مورد استفاده‌ی هاس، «سرایت» یا «سرریزی» است. فرض او بر این است که ابعاد مختلف حیات اقتصادی به هم وابسته‌اند. در نتیجه هر اقدامی برای همکاری در یک بخش، مستلزم همکاری در بخش‌های دیگر می‌شود و همکاری از یک بخش به بخشی دیگر سرریز می‌کند. عکس آن نیز صحیح است؛ یعنی بروز مشکل در یک بخش می‌تواند همکاری در بخش‌های دیگر را نیز مختل نماید. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۰)

نوکارکردگرایان نیز هم‌چون طرفداران رویکرد ارتباطات، به فراکنش‌های منطقه‌ای و سود و زیان‌های همراه با آنها برای کنش‌گران، ارتباطات متقابل نخبگان، پاسخ‌گویی متقابل نخبگان، مناسب بودن نهادها برای اقدام کردن در مورد فشار فراکنشی و ارتباطی توجه می‌کنند. اما نوکارکردگرایان ترجیح می‌دهند به جای تأکید بر حجم و میزان مراودات یا جزر و مد افکار عمومی، سبک‌های چانه‌زنی و راهبردها را به عنوان داده‌های پایه‌ای خود مطالعه کنند. نوکارکردگرایان استدلال می‌کنند موضوعات مربوط به رفاه و راهکار خارجی و دفاعی برای کنش‌گران از همه برجسته‌ترند. (بی. هاس، ۱۳۸۵: ۱۶۵) آنها استدلال می‌کنند که چون در نظام بین‌المللی دشوار می‌توان به اجماع کلی دست یافت، باید این فرایند را در چارچوب یک سیستم پلورالیستی مورد بررسی قرار داد. آنها معتقدند که به ناچار همگرایی اقتصادی به اتحاد سیاسی منتهی نخواهد شد. بدین ترتیب کارکردگرایان جدید بر اسلوب‌های چانه‌زدن میان نخبگان سیاسی و نیز استراتژی‌هایی که آنها در روند هم‌گرایی به کار می‌گیرند و هم‌چنین بر انگیزه‌های بازیگران سیاسی مشارکت‌کننده و بالاخره بر پیامدهای غیرقابل انتظاری که بر اثر تعقیب منافع متعارض هر یک از بازیگران حاصل می‌شود، تأکید می‌کنند. (قوام، ۱۳۷۲: ۲۴۹)

نقد و بررسی نوکارکردگرایی

نوکارکردگرایان در چند دهه اخیر گام‌های بلندی به سوی آنچه به نظریه‌پردازان سیستمی نزدیک

می‌شود، برداشته‌اند. گرچه به اندازه ایشان در ارائه سیستمی پیش نرفته‌اند، ولیکن با صراحتی بیشتر بر پیوندهایی که انسجام نظام را تامین می‌کند، تاکید می‌ورزند. (لازارسفلد، ۱۳۷۶، ۱۰۸) در دیگاه منتقدین نوکارکردگرایی هنوز دیدگاهی کلان به جامعه و پدیده‌های اجتماعی دارد. ترنر و همکارانش کارکردگرایی جدید را دارای رویکردی توصیفی می‌دانند نه تبیینی. از منظر ترنر این نظریه توان تبیینی برای پدیده‌ها ایجاد نمی‌کند. در ضمن کارکردگرایی جدید بیشتر یک روش‌شناسی است تا یک نظریه؛ چرا که بیشتر بدنبال ارائه چارچوب جدیدی در مطالعات مقایسه‌ای است. هر چند کارکردگرایی جدید از ابتلا به دور منطقی تفسیر نیازها با کارکردها و کارکردها با نیازها اجتناب می‌کند، اما تعبیر دقیقی برای نیازها ارائه نداده و بحث نیازها را مسکوت می‌گذارد. کارکردگرایی جدید نقش مسلط کنش‌گر را در بررسی‌های اجتماعی روشن نکرده و آزادی واقعی و استقلال وی را بیان نمی‌کند. (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶، ۱۱۴)

اغلب دانشمندان منتقد این تئوری معتقدند که مشکلات و مسائل اصلی از اصول و فرضیه‌های این تئوری سرچشمه می‌گیرند. هافمن نیز دو نقد به این نظریه وارد می‌کند: یکی به تمایز بین سیاست حاد (یعنی مسائلی مانند امنیت) و سیاست ملایم (مانند اقتصاد و مسائل رفاهی) است و او به اعتبار فرضیه‌ی جدایی دو حوزه‌ی سیاست حاد و سیاست ملایم اعتقاد ندارد و این برخلاف نوکارکردگرایان است. مسئله‌ی دوم متضمن ارتباط متقابلی است که بین منطقه‌ای که گرایش هم‌گرایی دارد از یک سو و فضای هم‌گرایی از سوی دیگر وجود دارد. هافمن به‌ویژه به چارچوب نظام بین‌المللی که تجربه‌ی هم‌گرایی در آن به وقوع پیوسته به عنوان یک عامل مهم می‌نگرد. (سیف‌زاده، ۱۳۶۹: ۱۹۵)

نتیجه‌گیری

کارکردگرایی از جمله نظریات عمده جامعه‌شناسی است، به طوری که از اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ جامعه‌شناسی در آمریکا از طریق نظریه کارکردگرایی معرفی شد. این نظریه در هستی-شناسی لادری‌گری را پیش گرفتند که این مهم موجب نگاه این دنیایی به هستی داشته باشند و همچنین اصالت را به جامعه می‌دادند. در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثبات‌گرا بودند. و در انسان-شناسی قائل به برتری جامعه نسبت به فرد بودند. کارکردگرایان با توجه با ارضاء ناپذیری انسان معتقد بودند که باید وی را محدود کرد و او را در خدمت جامعه قرار داد.

دیدیم که کارکردگرایان جامعه را نظامی واجد نظم و ترتیب می‌دانند. چراکه این دیدگاه مبتنی بر تمثیل ارگانیک بین جامعه و ارگانسیم زنده است. از این منظر جامعه یک سیستم متشکل از اعضا و اجزای بی‌شماری است که هر یک باید کارکردهایی خاص را برای بقای کلی سیستم و دیگر اجزا و

اعضای آن انجام دهد و نظم اجتماعی پدیده‌ای است که کارکردهای اعضای مختلف این سیستم را به صورتی مرتب و در سلسله مراتبی خاص به هم پیوند می‌دهد. کارگرایان بر این باورند که اجزای سازنده یک جامعه، نهادهایی چون نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام خانواده، مذهب و سازمانهای آموزشی و پرورشی‌اند که بدون کارکردهای ضروری و منظم آن‌ها، جامعه‌ای وجود نخواهد داشت. و نتیجهٔ فقدان یا اختلال این اجزاء، به خطر افتادن حیات و بقای کل سیستم اجتماعی است. همه این نهادها دارای ارتباط متقابل‌اند و هر یک از آن‌ها جهت ایفای نقش مشخص خود باید اندازه، قابلیت و ساختمان مناسب داشته و به گونه‌ای عمل کند که با اجزای دیگر سازگار باشد. ناسازگاری اجزای سیستم اجتماعی، موجب تجزیه آن و تضاد بین اجزاء، باعث نابودی آن خواهد شد. ضامن اصلی سازگاری اجزای سیستم، وفاق در ارزشهای مشترک است. دیدگاه عمومی کارکردگرایان بر این استوار است که جامعه مانند یک ارکان زیستی بزرگ است که اعضا و جوارح مختلف آن هر کدام وظیفه و کار معینی انجام می‌دهد که در رابطه با کار و وظیفه سایر اعضا و اجزا به انجام کل بدن کمک می‌کند و وظایف هر کدام به نوبه خود ضروری و اجتناب‌ناپذیر است چرا که به کلیت نظام و حفظ آن کمک می‌کند.

پارسونز از جمله نظریه‌پردازان این مکتب بود. از نظر پارسونز جامعه انسانی مشابه یک اندام زیست‌شناختی دارد. بطور کلی استعاره ارگانیک، کلید فهم آثار پارسونز به شمار می‌رود. بخش‌های مختلف اندام‌های زیست‌شناختی را با نهادهای مختلف تشکیل دهنده یک جامعه مقایسه می‌نمود؛ وی اذعان داشت؛ همان‌گونه که هر جزء یک اندام زیست‌شناختی وظیفه خاصی در جهت نفع رساندن به کل اندام انجام می‌دهد، هر نهاد هم نیز برای ثبات و رشد جامعه وظیفه خاصی را بر عهده دارد. بطور کلی سیستم اجتماعی پارسونز یک موجود ایستا، ثابت و بدون تغییر نیست، بلکه نهادهایی که تشکیل دهنده سیستم به شمار می‌روند، خود دائماً در حال تغییر و تعادل به سر می‌برند. در مجموع مدل پارسونز دارای یک جهت‌گیری محافظه‌کارانه است. پارسونز در اولین کار علمی خویش تصمیم می‌گیرد جریان‌های مختلف و نظریه‌های مختلف علوم انسانی را با یکدیگر ترکیب نموده و از آن یک نظریه واحد بسازد. زیرا او معتقد بود که بعد از مطالعه آثار و نظریات نظریه‌پردازان بزرگ قرن نوزده و اوایل قرن بیستم به این نتیجه رسیده است که تمام این نظریات در محوریک چیز دور می‌زند و یک چیز را تحلیل می‌کنند و آن نظریه اراده‌گرایانه کنش است که در آن انسانها اهدافی دارند و برای رسیدن به آن اهداف وضعیت را در نظر گرفته و ابزار لازم را انتخاب می‌کنند. پس کنش شالوده تمام علوم انسانی است.

می‌توان به طور کلی به مطالب زیر در مورد کارکردگرایی اشاره نمود:

- کارکرد، ساخت و نظام دستگاه مفهومی این رویکرد را تشکیل می‌دهند.
- کارکردگرایی رویکردی است که از جهت تاریخی، اجتماعی و اندیشه‌ای ریشه در بستر اجتماعی و

فرهنگی خاص دارد.

- کارکردگرایی مانند سایر نظریه‌های علوم اجتماعی دارای پیش فرض‌های اساسی است که نحوه تبیین واقعیت‌های اجتماعی را سمت و سو می‌دهد. مهم‌ترین این پیش فرض‌ها، مفروضات هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. کارکردگرایی از حیث هستی‌شناسی واقع‌گرا، از حیث انسان‌شناسی جبرانگوار، از حیث معرفت‌شناسی اثباتی و از حیث روش‌شناسی قانون بنیاد است.

- نظریه کارکردگرایی با ابتناء بر پیش‌فرض‌های مذکور، گزاره‌های خاصی را نسبت به ماهیت جامعه مطرح نموده است: توجیه نظم، مخالفت با تغییرات بنیادی، تشبیه جامعه به اندام، اعتقاد به تعادل اجتماعی مهم‌ترین گزاره‌های این نظریه نسبت به ماهیت جامعه است.

- در مقام تبیین کارکردگرایی، با اتکاء به دو اصل اصالت کل و اصالت سودمندی، هر پدیده اجتماعی را بر اساس سودمندی آن نسبت به دیگر پدیده‌های اجتماعی و نسبت به کل تبیین می‌نماید.

- مهم‌ترین اشکالات ساختاری نظریه کارکردگرایی اشکالات ذاتی، اشکالات منطقی، اتخاذ نگاه تقلیل‌گرایانه و برخورداری از خصلت ایدئولوژیک است.

با توجه به اشکالات فوق، می‌توان گفت که کارکردگرایی در جوامعی که از جهت فرهنگی با زادگاه این نظریه متفاوت است، کارایی لازم را ندارد. لذا عدم کارایی کارکردگرایی موجب گردید که این نظریه مورد انتقاد واقع شود و از دل این نظریه؛ کارکردگرایی جدید در دهه ۱۹۸۰ مطرح گردد.

این نظریه به گفته چارلز پنتلند، به سوی نظریه‌پردازی میان‌برد گرایش داشت، و این گرایش آن را قادر ساخت تا طی مدت نسبتاً کوتاهی به تحلیلی قانع‌کننده و سودمند درباره‌ی شرایط اروپا دست یابد. بطور کلی دو عنصر فکری و عنصر اجتماعی در پیدایش و توسعه کارکردگرایی جدید موثر بودند. عنصر فکری مربوط به پیدایش نوعی گرایش ترکیبی در جامعه‌شناسی در طول دهه ۱۹۸۰ است و در عنصر اجتماعی نیز شرایط محیطی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰ بود.

در این مقاله مشخص شد که هدف اصلی نوکارکردگرایی عبارت است از جمع مکتب کارکردگرایی با اندیشه‌های متفکران مکتب فرانکفورت است. همانند هابرماس که در راستای همین هدف اصولی مانند کثرت‌گرایی و نفی جبرگرایی تک‌علتی؛ توجه به فرد علاوه بر سطح کلان و هم‌چنین توجه به اقدام‌ها و نمادها و شعارها؛ هم‌گرایی امری ممکن است، و نه حتمی؛ تغییر، همیشه نتیجه‌ی سازواری نیست و ... دنبال می‌کند. در مجموع نوکارکردگرایی سعی در فرار از اتهام ضدیت با فردگرایی، مخالفت با تعبیر محافظه‌کاری، آرمان‌گرایی و شائبه‌ی ضد تجربی دارد. بطور کلی این نظریه هم مورد انتقاد واقع گردید از جمله این انتقادات عبارتند از: دیدگاهی کلان به جامعه و پدیده-

های اجتماعی دارد؛ انتقاد "انزیونی" از این تئوری متوجه فرضیه‌ی رهاسازی و گسترش است؛ هافمن نیز دو نقد به این نظریه وارد می‌کند: یکی به تمایز بین سیاست حاد و سیاست ملایم است و این برخلاف نوکارکردگرایان است. مسئله‌ی دوم متضمن ارتباط متقابلی است که بین منطقه‌ای که گرایش هم‌گرایی دارد از یک سو و فضای هم‌گرایی از سوی دیگر وجود دارد؛ طبق نظر هانسن، هاس نفوذ متقابل عوامل متعدد داخلی و خارجی را نادیده انگاشته است. به عبارت روشن‌تر، هانسن می‌گوید نقص تئوری هم‌گرایی عمدتاً ناشی از اصالتی است که به جنبه‌های داخلی داده شده است؛ هاس معتقد است که مشکل اساسی تئوری هم‌گرایی از عواملی خارجی و تأثیرات خارجی ناشی می‌شود. او منشأ بحران را بیش از آن که داخلی باشد یک موضوع خارجی می‌داند.

منابع:

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۶). **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، تهران: سروش.
- اسکیدمور، ویلیام (۱۳۷۲). **تفکر نظری در جامعه‌شناسی**، جمع مترجمان، تهران: نشر سفیر.
- امزیان، محمد (۱۳۸۰). **روش تحقیق علوم اجتماعی**، ترجمه عبدلقادر سواری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- بوریل، گیسیسون و گارت مورگان (۱۳۸۳). **نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان**، ترجمه محمد تقی نوروزی، تهران: سمت و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- بی. هاس، ارنست (۱۳۸۵). «مطالعه‌ی هم‌گرایی منطقه‌ای: تأملاتی در باب شادکامی‌ها و تلخ‌کامی‌های پیش‌نظریه‌سازی»، در اندرو لینکلتر؛ **جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
- تنهایی، حسین ابوالحسین (۱۳۸۷). **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، مشهد: مرنديز.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۸۵). **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، تهران: نشر سمت.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۷). **روش‌شناسی علوم سیاسی**، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- دوئرتی، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲). **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه وحید بزرگی و علی‌رضا طیب، تهران: قومس، چاپ اول، جلد دوم.
- دیلینی، تیم (۱۳۸۷). **نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی**، ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران: نشر نی.
- روشه، گی (۱۳۷۶). **جامعه‌شناسی پارسونز**، ترجمه عبدالحسین نیک گوهر، تهران: تبیان.
- ریتزر، جورج؛ گودمن، داگلاس جی (۱۳۹۰). **نظریه جامعه‌شناسی مدرن**، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی زاده، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان، چاپ اول.
- ساعی، ایرج و دیگران (۱۳۸۵). **زندگی جامعه‌شناسان بزرگ**، تهران: زریاف.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۶۹). **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، تهران: نشر سفیر.
- فعالی، محمد تقی (۱۳۷۷). **در آمدی بر معرفت‌شناسی معاصر و دینی**، قم: معارف.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱). **روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۲). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: سمت.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۰). **تاریخ فلسفه**، ترجمه بهال‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، جلد هشتم.

- گولد جولیس و ویلیام ل. کولب (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی، جمعی از مترجمان، تهران: نشر مازیار.
- لازارسفلد، پل (۱۳۷۶). بینش‌ها گرایش‌های عمده در جامعه‌شناسی معاصر، غلامعباس توسلی، تهران: امیر کبیر.
- محسنی، منوچهر (۱۳۸۳). مقدمات جامعه‌شناسی، تهران: نشر دوران.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت، چاپ اول.
- ی.سو، آلوین (۱۳۸۸). تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ چهارم.